

ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز

سید ابوتراب سیاه‌پوش *

چکیده

در منابع گوناگون، واژه تمدن یا شهر آیینی را، آراسته شدن به آداب و ادب مردم جامعه با فرهنگ، تعریف کرده‌اند. دانشگاه به عنوان مکانی فراگیر برای تفکر و تعقل، وظیفه و نقش تعامل با کل جامعه را به لحاظ فرهنگی و تعلیم و تربیت عهده‌دار است. اکنون در دنیا از این مکان به عنوان «شهر خرد» یاد کرده‌اند؛ لذا اگر جایی برای آن در ضروریات تأسیس تمدنی، قائل باشیم، باید واجد ویژگی‌هایی بدین قرار باشد: استقلال و نقد قدرت، انضباط، آراستگی به اخلاق و عقل و خرد، مبارزه با جهل فکری و معرفتی جامعه، ترویج پژوهش‌های علمی و بنیادی، طرد مقررات فرسوده و تدوین ضوابط و تشکیلات پویا و نوین، ارتباط با قطب‌های علمی و بین‌المللی و دوری از کشمکش‌های سیاسی و فرقه‌ای.

کلید واژه‌ها: دانشگاه، تمدن، فرهنگ، نهادها، علم، معرفت، ایمان و قدرت.

مقدمه

بحثی در سال‌های اخیر در نهادها و محافل فرهنگی و اجتماعی در خصوص نقش

* مربی گروه علوم اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و فوق لیسانس علوم اداری و بازرگانی. siahposh@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲۹، تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۱۸

دانشگاه در جامعه مطرح است. در همین چهارچوب، موضوعاتی مانند دانشگاه؛ محور توسعه، دانشگاه؛ کانون ترویج معرفت و مولد اندیشه، دانشگاه تمدن‌ساز و ویژگی‌های آن و ... از سوی نهادهای علمی و اندیشگی اعم از رسمی و غیررسمی به بحث گذاشته می‌شود و برای این منظور، همایش‌ها و کنفرانس‌هایی هم، برگزار می‌گردد و دانشگاه را به عنوان مرجعی برای پاسخ‌گویی به این مسائل و چالش‌های پیش روی جامعه تلقی می‌نمایند.

در این مقاله به یک مورد از موضوعات مذکور که عبارتست از «ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز» پرداخته شده است؛ ولی ضروری است قبل از ورود به بحث، اندکی در اصل موضوع تأمل به عمل آید.

دانشگاه و تمدن

آیا دانشگاه ظرفیت و توانایی، برای پاسخگویی به معضلات جامعه را دارد و یا در آینده خواهد داشت؟ آیا دانشگاه تمدن‌ساز است و یا خود یکی از محصولات تمدن است و یا تمدن، معلول دانشگاه است؟ و یا اینکه هیچ یک علت دیگری نیست و اساساً نهادهای علمی و اندیشگی در زمان خود به چه نحوی به توسعه و تقویت تمدن، مدد می‌رسانند و تعاملات آن‌ها با یکدیگر چگونه بوده است؟ از طرف دیگر ممکن است سؤال شود، مگر کشور ایران که قبل از میلاد صاحب تمدن بزرگی بود، دانشگاه داشت؟ مگر تمدن عظیم یونان را دانشگاه ساخت؟ (آکادمی افلاطون، لوکئوم و ارسطو و ... کارکرد دانشگاهی نداشتند، ولی تمدن یونان وجود داشت). آیا زمانی که ایران از سده سوم تا هشتم یا نهم هجری صاحب تمدن شکوفای اسلامی بود، دانشگاه داشت؟ آیا پرستشگاه‌ها، معابد، موزیوم‌ها، دیرها، مساجد و مدارس ظرفیت تمدن‌سازی داشتند و سیر بحث‌هایی که از جنس عقلانی و فلسفی-دینی در این نهادها جریان داشته، به رشد تمدن کمک می‌کرد؟ آیا سایر تمدن‌ها که در عصری تأسیس شدند، بالیدند و رو به زوال رفتند، دانشگاه داشتند؟

به نظر می‌رسد اگر به لحاظ تاریخی، اخترشناسی، تنجیم و رصدهای کوچک و بزرگ راصدان و یا کسانی که به مقتضای فعالیتشان به کار تعلیم و تربیت و حکمت و طبابت، محاسبه، کیمیاگری، کشت و زرع و حتی آبیاری و زهکشی (در تمدن‌های آشور و بابل و بین‌النهرین) و ... اشتغال داشتند، به عنوان عوامل و ساز کارهای

فرهنگی و تمدنی در نظر گرفته شوند، شاید بتوان تصویر روشن تری از نقش و ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز ترسیم کرد.

تمدن اسلامی و نهادهای علمی و فرهنگی

بر اساس تحلیل برجسته‌ترین دانشمندان و محققان حوزه تاریخ علم، که به چند تن از آنان به شرح زیر اشاره می‌شود: جورج سارتون بنیان‌گذار تاریخ علم در دانشگاه هاروارد و مؤلف آثار سترگی چون مقدمه بر تاریخ علم ۵ جلد، تاریخ علم ۲ جلد و فرانز روزنتال (Franz Rosenthal) مؤلف اثر کم‌نظیر *The Concept of Knowledge* *Triumphant in Medieval Islam* و میراث کلاسیک اسلام (*The classical heritage in Islam*) و تاریخ‌نگاری در اسلام و دیوید. سی. لیندبرگ (David c.Lindberg) مؤلف کتاب *The Beginnings of Western Science* و دیمیتری گوتاس (Dimitri Gutas) استاد برجسته دانشگاه ییل و مؤلف کتاب *تفکر یونانی*، فرهنگ عربی و فردریک کاپلستون (Frederick C.Copleston) مؤلف ۹ جلد تاریخ فلسفه غرب و مک‌نیل (William McNeill) استاد دانشگاه شیکاگو و رئیس گروه باستان‌شناسی و تمدن بین‌النهرین مؤلف کتاب *West A history of The human Community* و جورج مقدیسی (George Makdisi) استاد بازنشسته دانشگاه ویلادلفیا و صاحب اثر برجسته *The rise of College* و ده‌ها محقق صاحب‌نام که غرب را و امदार تمدن اسلامی می‌دانند و این تمدن، پهنه وسیعی از جهان آن روزگار را به خود اختصاص داده بود، مگر در آن تاریخ ایران دانشگاه داشته است؟ مگر نظامیه‌ها که با انگیزه سیاسی و ترویج فقه شافعی و بعضاً مبارزه با عنصر شیعی تأسیس شد، دانشگاه به معنای امروزی بود؟ در واقع مستنصریه، قیروان، زیتونه و ... و حتی جندی شاپور (قبل از اسلام) و الازهر که نوعاً به مقتضای روز، کارکرد دانشگاهی داشتند، هیچ‌کدام دانشگاه به شمار نمی‌آمدند. بیت‌الحکمه‌ها، دارالحکمه‌ها و دارالعلم‌ها غالباً به کار ترجمه مشغول بودند و نوعاً فعالیت‌های پژوهشی و اندک آموزشی داشتند، ولی کشور ایران و کشورهای اسلامی صاحب تمدن شکوفائی بودند و در مقطعی از تاریخ، برتری فکری از آن مسلمانان و جامعه اسلامی بود.

پس به نظر می‌رسد در گام اول باید تعریف صحیحی از تمدن و فرهنگ، این دو عنصر تمدن‌ساز که به مثابه دو بال نقش حیاتی برای رشد و بالندگی دانشگاه دارند،

ارائه کرد. بدیهی است شناخت این امر، محتاج بررسی زنجیره‌ای از عناصر گوناگون است که حلقهٔ محوری آن دانشگاه است. برای درک ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز ابتدا نیاز به تحلیلی تاریخی و فرهنگی دربارهٔ پیچیدگی‌های مسائل فلسفی و معرفت‌شناختی است، که فصلی از آن به موضوعات فرهنگی و رشد و پیشرفت جوامع و ملت‌ها و تغییر و تحول مستمر همهٔ پدیده‌ها و به یک کلام به نوع زندگی و نحوهٔ نگاه به عالم و آدم بستگی دارد.

تاریخچهٔ واژهٔ تمدن و فرهنگ

زبان‌های رومیک و زبان انگلیسی در آغاز جنب‌وجوش خود، تا دیرزمانی واژهٔ Civilization (تمدن یا شهرآیینی) را به جای Cultur به کار می‌بردند و مرادشان از آن پرورش، بهسازی، بهبودبخشی یا پیشرفت اجتماعی بود. Civilization به واژه‌های Civils, Civitas, Civilis باز می‌گردد، به معنای «سیاسی» (political) و «شهری» (Urban) که یک دولت سازمان یافته را در برابر جامعه‌های قبیله‌ای قرار می‌دهد. واژهٔ Civilization در لاتین کلاسیک وجود ندارد و به نظر می‌رسد که ساختهٔ دوران نوزایی (رنسانس) باشد و چه بسا فرانسوی و برگرفته از فعل Civilizer به معنای آراسته شدن به آداب و ادب مردم شهرنشین است.

صورت باستانی «فرهنگ» در متن بازمانده از اوستا و نوشته‌های فارسی باستان، یافت نشده است. صورت پهلوی آن، «فرهنگ» (far-hang) است و گمان می‌رود از پیشوند «فر-» به معنای پیش و ریشهٔ باستانی تنگ (thang) به معنای کشیدن باشد. از این ریشه است واژه‌های فارسی «هنگ» به معنی قصد و آهنگ، «هنجیدن»، «هیختن»، «انجیدن» به معنای برون کشیدن و برآوردن و از همین ریشه با افزودن «فر-»، «فرهیختن»، «فرهنجیدن» و هیختن است (به معنای تربیت کردن، ادب آموختن، تأدیب کردن) و نیز فرهیخته که به معنای ادب آموخته... آمده است. واژهٔ «کولتور» در زبان فرانسه و آلمانی و «کالچر» در انگلیسی، در اصل از «کولتورا» (Cultura) در زبان لاتینی است؛ به معنای کشت و کار و یا پرورش و از این مایه، واژهٔ agriculture در انگلیسی به معنای کشاورزی و (horticulture) باغداری آمده است. این واژه‌ها به معنای پرورش و ادب و آراستگی به علم و هنر وارد حوزهٔ مفاهیم مربوط به انسان شد و سپس از سدهٔ نوزدهم بر پایهٔ این مفهوم، پرورش علوم انسانی مدرن آغاز گردید. در

زبان فرانسه و دیگر زبان‌های لاتینی و نیز در زبان انگلیسی، پیش از رواج واژه کولتور یا کالچر، واژه «سیویلیزاسیون» یا «سیویلیزیشن» را به همین معنا به کار می‌بردند که در زبان فارسی، آن را «تمدن» ترجمه کرده‌اند. واژه سیویلیزاسیون در اصل به معنی آراستگی به ادب و آداب و علم و هنر و رفتار مردم فرهیخته شهرنشین بود. به این ترتیب واژه‌های کولتور و سیویلیزاسیون، مانند واژه فرهنگ در زبان فارسی، معنای بهتر شدن و کمال یافتن طبیعت بشری از راه آموزش و پرورش و دست یافتن به رده‌های بالای ادب و علم را در خود داشت (آشوری، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۵).

حیات تمدنی و دانشگاه‌ها

اگر به گذشته تاریخی تمدن‌ها و فراز و فرود آن‌ها اندکی تأمل شود، افق‌های موضوع بحث قدری روشن‌تر می‌گردد. در مقیاس زمان، تمدن‌ها، پدیده‌های شگرفی به نظر می‌رسند. برای دریافت دوران دوام آن‌ها همین‌قدر کافی است که نقشه فرهنگی اروپا و آسیا را در حدود ۵۰۰ ق.م در نظر آورد و آن را با وضع دو هزار سال بعد مقایسه کرد. در آغاز آن عصر، چهار بخش مشخص فرهنگی نیرومند برپا بود. عظیم‌تر از همه آن‌ها تمدن باستانی و کم و بیش فرسوده فلات خاورمیانه است که بازمانده‌ای از فرهنگ‌های کهن‌تر و هموار شده جهانی بود و در قلمرو شاهنشاهی پارس درآمده بود. برآمده از این کانون باستانی تمدن، دو مرکز نوشکفته، یکی درازه که شاخه‌های آن در ایتالیا و سیسیل بود و دیگری در دره سند و گنگ در شمال هند، در دوردست‌تر در شرق این‌ها، فرهنگ برافراشته چینی قرار داشت. دو هزار سال پس از این زمان، چهره اروپا و آسیا کمابیش به همان صورت پیشین، قابل شناخت و هنوز پابرجا بود. اگر چه در درون خود تا اندازه‌ای پهناور شده و از جهات گوناگون تغییراتی یافته بودند، ولی ساختار اساسی آن‌ها بر همان خط و قرار سابق دو هزار سال پیش خود، استوار باقی مانده بود. در خاورمیانه، سه کانون از چهار کانون تمدن اروپا و آسیا بر روی هم جوانه زدند و بالیدند. اما به تدریج رویدادهای برجسته تاریخی دو هزار ساله پدیدار شدند و نوع مهمی از تمدن که نه یونانی بود و نه رومی، بلکه ترکیبی بود از هر دو به همراه عناصری علمی از مناطق و ملل گوناگون، تحت عنوان تمدن هلنی. هلنیسم ابتدا در شرق و سپس در اروپا به کامیابی‌های چشم‌گیری دست یافت و تا دوردست‌ها و بریتانیا گسترده شد. پیش از آنکه گسترش این عنصر تمدنی در سده‌های بعد، متعادل و

به تدریج ضعیف شود و از پیشروی بایستد، واکنشی علیه آن در خاورمیانه آغاز شد و مایه ریزش اندیشه‌ها و حالات شرقی به کانون خرد هلنیسم گردید (مک نیل، ۱۳۸۸: ۳۱۸). باید خاطر نشان ساخت این عناصر سد کننده در اندیشه شرقی از جمله عواملی است که در طول تاریخ، مراکز و نهادهای علمی و اندیشگی ما را با چالشی سنگین روبه‌رو کرده و به عبارت دیگر این اماکن مقدس را از وظیفه اصلی خود به عنوان محیطی برای تولید فکر و اندیشه علمی و پرورش فضایل انسانی دور کرده است. به نظر می‌رسد این همان مقوله‌ای است که «دانشگاه تمدن‌ساز» باید نگرانش باشد.

ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز

ویژگی اول: استقلال

مهم‌ترین و اساسی‌ترین و اولین ویژگی دانشگاه، استقلال آن است. جامعه‌ای که در آن کارکردها از یکدیگر تفکیک و مستقل باشند، اسباب ظهور و بروز اندیشه‌ها و خودآگاهی عمومی به مقیاس وسیعی فراهم می‌شود و حضور نقش خودآگاه، استقلال عرصه‌های گوناگون جامعه و بروز اندیشه‌های فردی و سرانجام خرد جمعی را تضمین می‌نماید. در واقع نمی‌توان گفت که یکی علت و دیگری معلول است. در این خصوص نمونه‌های تاریخی کم نیستند. مثلاً در یونان می‌توان به سرگذشت افلاطون اشاره کرد. او اشراف زاده‌ای بود که ابتدا وارد سیاست شد و در جوانی می‌توانست ادیب، شاعر و ... شود، ولی دنیای سیاست را رها کرد و یک نهاد علمی یا آکادمی تأسیس نمود. ارسطو لوکثوم را پس از سپری کردن فعالیت‌هایش در دربار فیلیپ و جدا شدن از حکومت، تأسیس کرد. با تأملی اندک در آکادمی نصیبین و آیین‌نامه‌ها و اساسنامه آن اوج استقلال و معرفت دینی-علمی و فلسفی را در یک آکادمی ایرانی در آستانه ظهور اسلام، می‌توان شاهد بود. وضعیت اندیشمندان برجسته و مکاتب پیشرفته به همین صورت بوده است. در حوزه تمدن اسلامی هم نمونه‌های گوناگون آن وجود دارد. به نظر می‌رسد شبکه نظامی‌ها به معنای اعم کلمه به عنوان مراکزی عالی در تاریخ مدارس اسلامی، هیچ‌گاه نتوانستند مانند سایر مراکز علمی، چون جندی شاپور، بیت‌الحکمه و دارالحکمه و دارالعلم‌ها، که هر کدام خارج از سلطه دولت و مذهب، منشأ پیشرفت‌های علمی و فرهنگی و انتقال علوم اوائل به عالم اسلام شدند، و نقش

مؤثری در حیات علمی ایفا نمایند و لذا جز پرداختن به بحث‌های مذهبی و کلامی توفیق این را نیافتند که در سایر رشته‌ها جنبه تحقیقی و پژوهشی یا آموزشی به خود گیرند. این وجه، یکی از نقاط ضعف نظامیه‌ها بود، در حالی که نظام علمی در گذشته از حیات و نشاط عقلی و خردگرایی خاصی برخوردار بود که اختصاص به خواص نداشت، بلکه بخشی از عوام و اهل حرف را نیز شامل می‌شد. چنان‌که ابن حوقل می‌گوید: من در خوزستان دو باربر را دیدم که بار سنگینی را بر پشت حمل می‌کردند و در همان حالت دشوار، مشغول بحث و جدل در مسائل تأویل قرآن و حقایق کلام بودند (محقق، ۱۳۷۸: ۴۴۶).

مرحوم ذبیح‌الله صفا در کتاب *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، شرحی از مجلس درس متی بن یونس را از قول ابن خلکان (*وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۱۱۱) بدین شرح می‌آورد:

چون ابو نصر به بغداد وارد شد، ابو بشر متی بن یونس، حکیم مشهور در آن شهر بود و مردم نزد او فن منطق می‌آموختند و از این هنگام در آن فن آوازه‌ای بلند و شهرتی بسیار داشت و هر روز صدها تن از مشتغلین منطق در حلقه درس وی گرد می‌آمدند و او کتاب ارسطاطالیس را در منطق می‌خواند و شرح آن را برای شاگردانش املاء می‌کرد و از او در شرح ارسطو هفتاد دفتر نوشته شده بود... (صفا، ۱۳۶۴: ۱۵۲).

در عصر اسلامی پیش از مغول، کمتر دوره‌ای را می‌توان یافت که به اندازه عصر اول سلجوقی دنیای اسلام از یک وحدت و قدرت سیاسی برخوردار گردیده باشد. خواجه نظام‌الملک وزیر مقتدر و حاکم مطلق این دوره کسی بود که همه امکانات دولت و جامعه را در راه تأسیس مدارس و کمک به طلاب و فقها به کار گرفت. اگر این وزیر اندکی از آن همه مساعی بی‌دریغی را که در راه مذهب شافعی و تأیید و حمایت فقهای آن مبذول می‌داشت، در راه پیشرفت سایر علوم و فنون و حمایت از سایر مذاهب به خصوص شیعه که از عنصر برجسته و مترقی عقلانیت برخوردار بود، به کار می‌بست، در آن دوره در قبال هزاران فقیه و متکلم شافعی - اندکی بیش از آنچه ریاضی‌دان و فیلسوف و طبیب وجود داشت، می‌توانست وجود داشته باشد و بدون شک افرادی به نبوغ می‌رسیدند که دنباله تحقیقات ابن سینا، رازی، بیرونی و ... را بگیرند و زمینه را برای پیشرفت کسانی فراهم نمایند که پس از این عصر به عصر دانش قدم نهادند.

به نظر می‌رسد خواجه نظام‌الملک مشی خود را ضدیت با شیعیان قرار داده بود و به محض اطلاع از وجود استادی شیعی در نظامیه، آنان را از تدریس خلع و مستمری‌شان را قطع و امر به تبعید می‌کرد. خواجه در دورافتاده‌ترین مناطق تحت حکومتش حتی با تعداد اندک شافعی به تأسیس نظامیه و حمایت از آنان اقدام کرد. دانشمندانی چون خیام، امام فخر رازی و سید اسماعیل جرجانی و ... که در ریاضی، فلسفه و طب درخشیدند، جایگاهی در نظامیه نداشتند. طلاب علوم محض در سراسر این بلاد، محدود و انگشت شمار بودند.

این خبر که ابن خلکان آن را نقل نموده بسیار شگفت آور است که: «وقتی کتاب‌های امام فخر رازی به عراق رسید، جز ابوالفتح کمال‌الدین بن یونس موصلی (م. ۶۳۹ ه.ق.)، شخص دیگری قادر به فهم معضلات آن نبوده است، این خود نمونه گویایی از خلأی است که بر اثر توجه غیر متعارف به علوم مذهبی در سایر زمینه‌های علمی پدیدار گشته است (کسائی، ۱۳۵۳: ۲۸۰). به هر حال نظامیه‌ها اگر چه خدمات ارزنده‌ای داشتند، ولی حاکم شدن انگیزه سیاسی در این مدارس، متأسفانه ارمغانی جز تشدید مجادلات مذهبی و مبارزه شدید با آزادی فکر و اندیشه در نهادهای علمی و معرفتی، نداشت.

شاید بازگشت کمال‌الدین بن یونس ریاضی‌دان، جامع جامع‌العلوم مسلمان و استاد برجسته، به موصل، موطن خود پس از تحصیل در نظامیه بغداد در سال ۱۱۷۵ و تدریس در مدرسه‌ای که به نام او «کمالیه» موسوم شد، دوری از محیطی باشد که هنوز جدال‌های سیاسی و فرقه‌ای در آن ادامه داشت و برای شخصیتی که در مقام یکی از دانشمندترین مردان عصر خویش بود، آزرده‌گی خاطر او را فراهم می‌کرد. ابن‌یونس علاوه بر تفسیر قرآن، شرحی بر قانون ابن‌سینا و رساله‌هایی در منطق، ریاضیات، اخترگویی، جبر و ... نوشت. سلطان کامل ایوبی (پادشاه مصر از ۱۲۱۸ تا ۱۲۳۸ و دمشق از ۱۲۳۷ تا ۱۲۳۸) از او خواست تا برخی از سؤالات فردریک دوم را جواب گوید (سارتون، ۱۳۸۳: ۵۸۷).

ویژگی دوم: تخلق به اخلاق ایمانی و عقل و خرد

دانشگاه باید به سوی تدوین نظامی ارزشی و همگانی از ارزش‌ها و اخلاق عام که همه

آحاد جامعه را شامل شود، حرکت کند. بدیهی است در این کار با انبوهی از مشکلات و کمبودها مواجه خواهد شد، زیرا فرهنگ جامعه در آن سطح نیست که تعامل رشد یافته‌ای داشته باشد. متأسفانه نابرابری‌ها و بی‌عدالتی و از دست رفتن استعدادها فراوان است. لازمه این کار تدارک نظامی هماهنگ برای ارتباط تنگاتنگ با کل جامعه است و این امر منوط به آن است که یک معیار یا ملاک عامی از ارزش‌های اخلاقی و عقلانی و فرهنگی حاکم گردد. بدیهی است این معیار، عقل و اخلاق است که خارج از چهارچوب‌های محدود و رسمی باشد و بر این اساس دانشگاه حق سؤال از جامعه را داشته باشد و پروایی از نقد قدرت نداشته باشد. آن معیار، تخلق به اخلاق ایمانی و بازاندیشی سنت دینی و ملی به مقتضای عصر جدید و متناسب با اندیشه معنوی است. این امر سرانجام بدان معنی است که قانون شرع درونی و واحد یعنی توحید، که قادر است اخلاق عام را تضمین نماید حاکم گردد، و محیط‌های فکری و علمی اعم از دانشگاه یا هر نهاد خردورز دیگر، باید صرفاً از این منبع تبعیت و تغذیه کند، در غیر این صورت، مسئله قدرت و سلطه پیش می‌آید و دانشگاه را از وظیفه اصلی آن که دادن آگاهی به جامعه برای حفظ اقتدار فرد و نقش ممتاز او و ممانعت از ایجاد قدرت متمرکز است، دور می‌کند.

ویژگی سوم: مبارزه با فقر فکری و علمی جامعه

فلسفه وجودی دانشگاه صرفاً عرضه معارف روز نیست، یعنی دانشگاهی که از آن انتظار می‌رود جامعه را بسازد و تمدن‌ساز باشد، وظیفه بسیار سنگینی دارد و آن وظیفه در چهارچوب تنگ وظایف رسمی اش نمی‌گنجد، بلکه مقابله با جهلی است که دامن‌گیر جامعه شده است. آماده کردن عامه مردم و دانشجویان برای زندگی در دنیایی که به شدت پیچیده و نامفهوم است، یعنی آماده کردن کل جامعه برای یک بسیج عقلانی و علمی و مبارزه با فقر فکری و گشودن فضای جدال‌های اندیشگی. در تفکر مدرن، علم جدید، علمی است که قدم به قدم جهل را کنار بگذارد. در علم‌المعرفه (اپیستمولوژی)، دایره علم را دایره‌ای می‌دانند که محیط بر جهل است. وقتی علم بزرگ‌تر می‌شود، به همان نسبت سطح تماس با جهل بزرگ‌تر می‌شود، یعنی علم به معنای پی بردن به جهل بیشتر. دانشگاهی که هدف تمدن‌سازی داشته باشد، باید برنامه‌ای جدی برای بررسی فقر فرهنگی و معرفتی جامعه و دانشجویان داشته باشد.

این مهم صرفاً، با نظریه‌پردازی‌های بی‌محتوا و یا با آموزش و تربیت دانشجویان رشته علوم انسانی که متأسفانه بخش کثیری از آن‌ها، حتی پس از فارغ‌التحصیل شدن، معنی و جوهره اصلی رشته تحصیلی خود را درک نکرده‌اند و یا با اضافه کردن چند واحد معارف عمومی به مواد درسی برای رشته‌های فنی و تجربی، امکان‌پذیر نیست.

ویژگی چهارم: انضباط

یکی دیگر از ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز، برخورداری از انضباط است. این عنصر تاریخی و تمدن‌ساز، در بعضی کشورها، موضوعی بسیار پیش‌پاافتاده تلقی می‌شود و به عبارتی کمترین بهایی به آن داده نمی‌شود. در حالی که تمامی ادیان و نحله‌های فکری، مدار زندگی اجتماعی خود را بر این امر استوار کرده‌اند و نخستین گام آموزش آن‌ها تخلق به اخلاق و انضباط بوده است. شایسته است دانشگاه‌ها در پیوند بین علم و خرد، یک نظم اجتماعی را در سایه تحول فرهنگی، سرلوحه کار خود قرار دهند که سرانجام آن رسیدن به یک تحول فکری است و باید اساس آن بر یک تحول ذاتاً معرفت‌شناسی استوار باشد.

ویژگی پنجم: تدوین مقررات و ضوابط نوین و طرد تشکیلات و مقررات

فرسوده

ویژگی دیگر دانشگاه، دوری از اندیشه‌های کهنه و طرد تشکیلات و مقررات فرسوده و تدوین شالوده‌ای نو برای ایجاد محیطی با نشاط، جهت جذب استادان فرهیخته و مجهز به دانش روز و نیروی انسانی با تجربه و کاردان و برقراری جاذبه‌های علمی برای گسترش علم سازمان یافته با شیوه‌های نوین کسب معرفت و علم‌آموزی و همچنین بسط روش‌هایی که به تنقیح و تصحیح مستمر روش‌های معرفت‌شناسانه پیشین منجر شود. (پایا، ۱۳۸۴: ۱۲) بدیهی است این امور باید از نظارت دولتی و دیوان‌سالارانه در امان باشد.

ویژگی ششم: ترویج پژوهش‌های بنیادی

توجه جدی دانشگاه‌ها به «پژوهش‌های بنیادی» که سرچشمه زاینده و فیاض اندیشه‌ها

است و پرهیز از پژوهش‌های «اقتصاد محور» افتادگی دارد. این نکته به خصوص در مورد کشورهای در حال توسعه که محتاج ترویج «معرفت علمی» برای بسط دانش و آموزه‌های فرهنگی است، بیشتر احساس می‌شود، ولی متأسفانه مغفول واقع شده است. بدیهی است توجه به پژوهش‌های کاربردی و بهره‌گیری از فناوری‌های جدید حائز اهمیت ویژه است.

ویژگی هفتم: دوری از کشمکش‌های سیاسی و فرقه‌ای

دانشگاه باید از خطر کشیده شدن به کشمکش‌های فرقه‌ای و عقیدتی و گرفتار شدن در چنبره عوام‌فریبی و جهت‌گیری با نهادهای غیرعلمی و حزبی - عقیدتی که حرمت و ساحت علم را وسیله‌ای برای رسیدن به امیال و گرایش‌های خاص به کار می‌برند، پرهیز جدی نماید. دانشگاه‌ها در طول تاریخشان از جدال‌های فرقه‌ای و عقیدتی، آسیب سنگینی خورده‌اند. ژاک لوگوف (Jacques Legoff) متخصص قرون وسطی، در کتاب *روشنفکران* به تحلیل بسیار عالی از وضع دانشگاه‌ها در سده دوازدهم میلادی پرداخته است. او به خودمختاری دانشگاه پاریس که پس از رویدادهای خونین سال ۱۲۲۹ به دست آمد، اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که حکومت، طالب در اختیار گرفتن اتحادیه‌های دانشگاهی بود، دانشجویان با پلیس سلطنتی درگیر شدند و در یک رویارویی، سربازان، چند دانشجو را کشتند و بیشتر دانشگاه اعتصاب کرد و به اورلتان رفت. دو سال تقریباً هیچ درسی در پاریس داده نشد تا اینکه در سال ۱۲۳۱، سن لویی و بلاش آو کاستی (Saint Louis, Blanche of castile)، استقلال دانشگاه را رسماً پذیرفته و امتیازاتی را که فیلیپ آگوستوس (Philippe Augustus) در سال ۱۲۰۰ به آنان داده بود، تجدید کردند و بسط دادند (لوگوف، ۱۳۷۶: ۸۶).

بحران بزرگ دیگری، که در قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم، دانشگاه را متأثر ساخت و نشان داد که وضع روشنفکران تا چه حد مبهم است و بسیاری از آن‌ها تا چه اندازه ناخرسندند، بحران دعوای بین استادان ناراهب و روحانیون دیرنشین بود. اولی‌ها به شدت مخالف پذیرفتن تعداد روزافزون اعضای فرقه‌های فقرای مسیحی به عنوان استاد در دانشگاه بودند. شکایت استادان ناراهب از فرقه‌های فقرای مسیحی بدین شرح بود: در آغاز از سال ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۴، شکایت‌ها تقریباً همه جنبه صنفی داشت. استادان

غیر راهب، استادان فرقه فقرای مسیحی را به تخطی از آیین‌نامه دانشگاه متهم کردند و گفتند این فرقه‌ها بدون گذراندن دوره‌های کارشناسی ارشد علوم و فقط با مدرک الاهیات وارد دانشگاه شده و شروع به تدریس می‌کنند. در سال ۱۲۵۰، فرقه‌ها از پاپ اجازه گرفتند که در خارج از دانشکده الهیات، لیسانسی از مُهردار نوتردام بگیرند. آن‌ها ادعا می‌کردند دو کرسی دارند، در حالی که آیین‌نامه دانشگاه فقط یک کرسی، از چهار کرسی را متعلق به ایشان می‌دانست، بالاتر از همه اینکه آن‌ها با ادامه تدریس در خلال اعتصاب‌های دانشگاه به همبستگی دانشجویان و استادان لطمه می‌زدند. پاپ از آن‌ها حمایت می‌کرد و استادان ناراهب هم، اساساً استادان راهب را دانشگاهیان واقعی نمی‌دانستند (لوگوف، ۱۳۷۶: ۱۱۹). به هر حال اخلال این فرقه‌ها نه تنها به استادان و دانشجویان بلکه به محیط آموزشی لطمه زد و دانشگاه را ملعبه دست امیال شخصی و عقیدتی خود درآورد. بدیهی است در این میان، سن لوئی، پادشاه فرانسه نیز سخت از فرقه فقرای مسیحی (استادان راهب) یا فرانسیسیان حمایت می‌کرد. از این نمونه‌ها در دانشگاه‌های شوروی در زمان استالین و در دانشگاه‌های پاکستان در دوره حکومت ضیاءالحق و ... کم نبوده است.

ویژگی هشتم: ارتباط گسترده با نهادهای علمی بین‌المللی

یکی دیگر از ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز، تدوین قوانینی است که راه تعاملات علمی و بین‌دانشگاهی با دانشگاه‌های معتبر جهان و نهادهای مولد اندیشه و کرسی‌های نظریه‌پردازی را که منبع مهم تغذیه علمی و معرفتی در عصر جدید هستند، هموار نماید. بدیهی است کسب آخرین دستاوردهای علمی بین‌المللی به اعتبار و ارزش دانشگاه‌ها می‌افزاید و وجود نهادی مستقل از دولت و دستگاه‌های رسمی، برای ارزیابی کیفی دانشگاه‌ها مطابق استانداردهای علمی و بین‌المللی به صورت ادواری، معایب و محاسن آن‌ها را عیان می‌سازد.

نتیجه‌گیری

از بحث «ویژگی‌های دانشگاه تمدن‌ساز» به یک نکته و معیار دست می‌یابیم، آن نکته عبارتست از اینکه اگر بنا باشد در ضروریات تأسیس تمدن، مکانی فراگیر برای تفکر و تعقل در ارتباط با جامعه قائل باشیم، که وظیفه یا نقش تعامل با کل جامعه را به لحاظ

فرهنگی و تعلیم و تربیت عهده‌دار باشد، آن مکان که نام آن هر چه می‌خواهد باشد، باید برای انجام این وظیفه خطیر از سرشت و جوهره‌ای با ویژگی‌های اشاره شده، برخوردار باشد؛ تا قادر به انجام وظیفه‌اش گردد. در این صورت، این مسئله موضوعی است که در حوزه «امور اجتماعی و انسانی» به عنوان یک کل مطرح می‌شود. کارل مانهایم این نقش برجسته و فراگیر دانشگاه را با یک مصداق تاریخی بیان می‌کند و پیشرفت علم در اواخر قرون وسطی را در غرب، مرهون مجموعه شرایطی از جمله تماس روز افزون اروپای مسیحی با جهان عربی، عوامل جمعیتی، اقتصادی، احیاء تجارت و ... می‌داند. کلارک کر محقق آمریکایی در کتاب *فولید دانشگاه (۱۹۶۳)* تعبیر عمیقی از دانشگاه و انتظارات از آن دارد. او اظهار می‌دارد دانشگاه‌های آمریکا «در مدار تاریخ قرار دارند»؛ بدین معنی که نه فقط انتظارات اجتماعی از آموزش عالی در اقتصاد جدید دگرگون شده، بلکه ماهیت خود دانشگاه نیز در نتیجه رشد، تنوع و افزایش اهمیت پژوهش، مشاوره، و دیگر شیوه‌های خدمت به جامعه، تغییر کرده است و به منزله «شهر خرد» تلقی شده و برای خود حیات خاصی قائل است. سرانجام دانیل بل در اظهار اندیشه‌های خود از جامعه صنعتی، دانشگاه را یک نهاد «مددکار جامعه امروزی»، که «در ساختار کمکی» خود، به عنوان یک نظام تجلی می‌نماید، معرفی می‌کند (ذاکر صالحی، ۱۳۸۳: ۷۵).

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۶). *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، تهران: نشر کویر.
- پایا، علی (۱۳۸۵). *دانشگاه، تفکر علمی، نوآوری و حیطه عمومی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پیگولوسکایا، ن (۱۳۸۰). *شهرهای ایران*، ترجمه عنایت‌ا... رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سارتون، جورج (۱۳۸۳). *مقدمه بر تاریخ علم*، ترجمه غلام حسین صدری افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعدالدین، محمد منیر (۱۹۹۵). *در اسات فی تاریخ التریبه عند المسلمین*، بیروت: دار بیروت المحروسه.
- ذاکر صالحی، غلام‌رضا (۱۳۸۳). *دانشگاه ایرانی*، تهران: انتشارات کویر.
- صفا، ذبیح... (۱۳۶۴). *انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران.
- فیلسوف فرهنگ (۱۳۸۷). *جشن نامه دکتر رضا داوری اردکانی*، به کوشش دکتر حسین کلباسی اشتری، تهران: ناشر مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ص ۴۴۸.

کسائی، نورالله (۱۳۶۳). *مدارس نظامیه*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
گوتاس، دیمیتری (۱۳۸۱). *تفکر یونانی، فرهنگ عربی*، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، تهران:
مرکز نشر دانشگاهی.

Audi, Robert (2001). *the Cambridge Dictionary of Philosophy*, Cambridge university press.

Rosenthal, Franz (1970). *Knowledge Triumph and the Concept of Knowledge in Medieval Islam*, Leiden .E J Brill.

William, Hardy and Mc Neill (1962). *The Rise of West, A History of The Human Community*, Chicago Press.

Makdisi, George(1981). *The Rise of Colleges Institutions of Learning in Islam and the West*, Edinburgh University Press.

